

ردیات ملا محمد حسن هردنگی بر شبهات موجود در موضوع اثبات اعاده معدوم در بحث معاد

کمال غوث^۱، حمیده جلیلی^۲

^۱ کارشناس ارشد ترویج و آموزش کشاورزی سازمان جهاد کشاورزی خراسان جنوبی
^۲ دکترای برنامه ریزی آموزشی و مدرس دانشگاه فرهنگیان بیرجند (نویسنده مسئول)

چکیده

اعاده معدوم از مباحث مهم و جنجال برانگیز کلام، فلسفه و عرفان اسلامی است. متکلمان درباره معاد جسمانی و فیلسوفان در مسیر بیان احکام وجود و عارفان در ارتباط با ظهور و تجلی الهی به بحث از آن پرداخته اند. بعضی از متکلمین بلکه اکثر ایشان قائلند به جواز اعاده معدوم؛ جمعی دیگر از ایشان و کل حکما قائل اند به عدم جواز اعاده معدوم. حرف در اعاده معدوم است با جمیع عوارض و مشخصات، حتی با ازمنه و امکان. شاید برای اولین بار به مناسبت معاد که اصلی از اصول دین است، متکلمین بحث اعاده معدوم را طرح کردند. همچنین شبهه آکل و ماکول با توجه به قاعده اعاده معدوم یکی از قدیمی ترین اشکالاتی است که در باره معاد جسمانی مطرح شده و بعضی از متأخرین شبهه را تقریر اقوی کرده اند بدین سبب که به این طریق که کسی کسی را بخورد بالتمام، و بدن ماکول مستحال شود در بدن آکل، به نطفه، و از آن نطفه تکون فرزندی شود و بزرگ شده و مکلف شد. بعد ذلک، در حشر اگر ماکول حشر شود، پس این مکلف حشر نشده است؛ و اگر این مکلف را که اجزاء اصیل بدن او بدن ماکول است حشر کنند، ماکول حشر نشده، و هرگاه عموم حشر مکلفین صورت نگرفت و باطل شد، پس مطلق حشر باطل شد؛ زیرا که حکم عقل قابل تخصیص نیست. هرکس قائل به حشر شده به عموم در مکلفین قائل است و سبب تولید برخی از اندیشه های نادرست در این بحث شده اند. همچنین قائلین نیز به استناد قاعده امکان به جواز اعاده معدوم، رای می دهند. لذا این مقاله ضمن بیانی از شبهات وابسته به معاد، ردیات و پاسخهای لازم را از دیدگاه ملا محمد حسن هردنگی و مطالب برداشت شده از کتاب تاملات کلامیه وی بررسی و نقد کرده و به آنها پاسخ می دهد.

واژه های کلیدی: اعاده معدوم، آکل و ماکول، معاد جسمانی، فلسفه و عرفان. هردنگی، تاملات کلامیه

مقدمه :

امکان تحقق یک پدیده به دو وجود که در اصطلاح اعاده معدوم نامیده می شود، از مباحث مهم و جنجال برانگیز عالم، فلسفه و عرفان اسلامی است. این بحث را متکلمان برای اولین بار مطرح کرده اند و در قدیمی ترین کتاب اعتقادی شیعه نیز فصلی به آن اختصاص داده شده است. مشایخ معتزله که قائل به ثبوت معدومات بوده اند، بر همین اساس اعاده معدوم را نیز جایز دانسته اند. متکلمان متقدم امامیه برخی همچون ابن نوبخت در یاقوت صریحاً اعاده را جائز دانسته اند و از متأخران علامه مجلسی ضمن قول به جواز انعدام موجودات عالم، اعاده را نیز جایز دانسته است. یکن اکثر متکلمان امامیه همچون خواجه طوسی و علامه حلی به طور صریح و امثال شیخ مفید ضمن بحث از عدم فناء عالم، اعاده معدوم را ممتنع شمرده اند. حکما و فلاسفه همگی اعاده را ممتنع دانسته، لیکن آن را ضمن امور عامه بحث کرده اند، چرا که از یک سو آن را با بحث معاد مرتبط نمی دانستند و از سوی دیگر بر اساس تقسیمات مباحث فلسفی، اعاده مربوط به احکام وجود و عدم می شود. انگیزه فلاسفه از پرداختن به این مسئله تبیین احکام وجود است و در هر حال، چه این بحث به معاد مربوط باشد چه نباشد، یکی از مهم ترین مباحث وجود و عدم است. عرفا نیز با تغییر شکل بحث، ثمره های مهمی بر آن بار کرده اند. شبهات و سوالات در این خصوص بوده و خواهد بود و آنچه که در این مقاله بدان پرداخته می شود ردیات ملا محمد حسن هردنگی بر شبهات موجود در موضوع اثبات اعاده معدوم در بحث معاد بوده که از درون کتاب تاملات کلامیه وی استخراج گردیده است.

ملا محمد حسن هردنگی :

محمدحسن بن محمد رفیع بن حاجی علی بن کربلایی حسن قیس آبادی فقیه، عارف، حکیم و متکلم مشهور قهستانی بوده و شخصیت علمی آن مرحوم بر احدی از دانشمندان خراسان پوشیده نبوده و فضلاء وقت از محضر درس وی تلمذ و با عنوان برجسته ترین شخصیت های علمی او را معرفی می نموده اند (راشد، ۱۳۴۲ و غوث، ۱۳۹۱ و ناصری، ۱۳۹۹). شهرت وی تا بدان حد بوده است که سید اسماعیل صدر که بعد از میرزای شیرازی مرجع واحد جهان تشیع بوده وی را می شناخته و دو اجازه دخالت در امور حسبیه قاینات را با عناوین شاخص برای وی صادر نموده است. او در سال ۱۲۶۳ هجری قمری (راشد، ۱۳۳۶) در قریه مبادی از توابع هردنگ قیس آباد متولد شد و در ۲۷ ذیعهده ۱۳۲۷ قمری پس از یک عمر زندگی شرافتمندانه به رحمت ایزدی پیوست و آرامگاهش هم اکنون در قبرستان عمومی دهکده مزبور بر فراز تلی باقیست (غوث، ۱۳۹۸). اولین مربیان او حاجی ملا علی جدش و پدرش ملا محمد رفیع می باشند. پدرش مردی دانشمند و از مجتهدین قهستان بوده و در زادگاه خود که همان روستای مبادی می باشد به ارشاد محصلین علوم دینی اشتغال داشته و آخوند مقدمات صرف و نحو و قسمتی از فقه و اصول را نزد ایشان خوانده است (علیزاده بیرجندی و همکاران، ۱۳۹۲). وی مدتی بعد نزد علمای مشهور مشهد (ناصری، ۱۳۹۹) همچون آیت ا.. محمد رحیم بروجردی و علامه یزدی تلمذ کرده و به کسب اجازه اجتهاد از آنها نائل آمد و سرانجام ختم تلمذ وی به عالم عامل و فقیه کامل، آقا سید ابوطالب حسینی مجتهد قاینی از مراجع عظام در خراسان گردید (راشد، ۱۳۳۶ و ناصری، ۱۳۹۹). تخصص آن مرحوم در فقه و اصول و دارای مرتبه اجتهاد بوده و در صرف و نحو عربی، لغت، معانی بیان، بدیع، عروض، منطق، تفسیر، کلام، حدیث، رجال و درایه نیز استاد بوده است، علاوه بر اینها در فلسفه، حساب، جبر، مقابله، هندسه و هیات قدیم دست داشته و تدریس می نموده است. او بر اساس اسناد موجود مدت ۴۲ سال به عنوان حاکم شرع یکی از بلوکهای ۹ گانه قهستان، مدت ۸ سال حاکم شرع و بر اساس دو حکم موجود از حضرت آیت ا..

العظمی سید اسماعیل صدر الموسوی و اجازه آقا سید ابوطالب حسینی مجتهد قاینی، از سال ۱۲۸۶ قمری تا زمان فوتش، دارای نوعی نظارت بر مسایل شرعی قاینات بوده است (راشد، ۱۳۹۲ و علیزاده، ۱۳۹۱). در سال ۱۲۸۵ قمری تحصیلش تمام شده و اجازه اجتهادی را از آقا سید ابوطالب دریافت می کند. بعد از فوت استادش در سال ۱۲۹۳ قمری تا زمان رحلتش به مدت ۳۴ سال پس از آن مرحوم در شهر بیرجند و قاین به امر تدریس اشتغال ورزید و عده ای از افاضل قاینات که خود مجتهد بوده از محضرش که حوزه های متعدد درسی داشته است، استفاده می نموده و غالباً از شاگردان مرحوم آخوند بوده اند (راشد، ۱۳۴۲ و غوث، ۱۳۹۷). قدرت بیان او ضرب المثل و استادی وی در علم کلام باعث شد تا بنا به درخواست علمای وقت، رساله اعتقادات آقا سید ابوطالب قاینی توسط آخوند در زمان حیات آقا سید ابوطالب و با اجازه ایشان، به رشته تحریر در آمده و تشریح شود. هردنگی کسی بود که در تقوی و تهذیب نفس موصوف و در سرآمدی علم در بین علماء معروف بود، آنچنانکه آیت ا. سید اسماعیل صدر نیز وی را علامه عامل مذهب کامل و صدر علماء عامل می نامد (ناصری، ۱۳۹۹ و ولوی، ۱۳۹۶). در اواخر عمر با همه بزرگی و احترامی که در بین خواص و عوام داشت امکان خریداری حیوانی همچون الاغ نیز برای وی مهیا نبوده است که این نشان از زهد فراوان و علاقه به ساده زیستی وی داشته است (غوث، ۱۳۹۷ و جلیلی و غوث، ۱۳۹۹).

شهرت اصلی آخوند به چند دلیل بوده است :

- مناظره وی با آقا سید مرتضی یزدی مشهور به شیخ مرتضی که از فحول علمای آن زمان حوزه علمیه مشهد بوده در حضور علماء و امراء قهستان که با تیزبینی خاصی برخی از نظرات خود در فقه و کلام را بر او اثبات و برخی از نظرات وی در فقه و کلام را رد و وی را مجاب می کند (راشد، ۱۳۳۶ و جلیلی و غوث، ۱۳۹۸) (شیخ محمد باقر گزاری از شیخ مرتضی به عنوان علامه و یکی از اساتید خود در مشهد یاد می کند).

- محاوره وی با قاضی القضاات هرات و مفتی این شهر مشهور به شمس الدین فاضل هروی در روز عید غدیر در شهر هرات در حدود سال ۱۲۸۶ قمری که موضوع جانشینی حضرت علی (ع) بعد از پیامبر را اثبات و وی را در حضور علمای حاضر مجاب می نماید (جلیلی و همکاران، ۱۳۹۹ و غوث، ۱۳۹۷).

- نفوذ شرعی و سیاسی وی در قاینات در بین خواص و عوام و تدریس وی در حوزه های علمیه بیرجند و قاینات.

- اینکه هر چند اقامت نامبرده در هردنگ بوده ولی بدلیل تسلطش بر علوم مختلف حوزوی همیشه برای شرکت در مجالس بحث از او دعوت می شده است و در یکی از همین محافل بوده که با ملا ابراهیم گزیکلی و ملا محمد عثمان درمیانی که علمای بیرجند را در مقابل خود عاجز نموده بودند مجاب و عقایدشان را که بر پایه صحیح استوار نبوده رد کرده است.

- احیاء کنندۀ موقوفات و توصیه به احداث بقاع متبرکه ای چون مزار سیدناالحسین عربخانه و مدرسه شوکتیه بیرجند در قاینات.

^۱ آقا سید ابوطالب قاینی از مراجع و علمای به نام متاخر خراسان و از نخستین اندیشمندان شیعی که رساله ای مستقل در زمینه ولایت نوشته است (عزیزیان، ۱۳۹۸)

^۲ شمس الدین محمد بن سید عبدالرحیم معروف به ملا شمس ملقب به ملاخان مفتی هرات که کتابی به نام شمس الهدایه و قانع الضلاله در سال ۱۲۳۹ قمری در ابطال مذهب شیعه نوشته است.

- وقف بیش از ۵ ملک بر عزاداری، تحصیل مردم و....

- رسیدگی به امورات مالیاتی و وقفیات قاینات به تعداد ۱۰۰۰ مورد بر اساس اسناد موجود.

تأملات کلامیه :

تأملات کلامیه ملا محمد حسن هردنگی از آثار ارزشمند کلامی دوره قاجاریه است که در آن به تمام مباحث کلامی مورد نیاز مسلمانان، پرداخته شده است (ناصری، ۱۳۹۹). نگارش کلام بر اساس پایه های عرفانی بوده که از این منظر کاری جدیدی در کلام اسلامی است. بررسی کتاب نشان می دهد که وی بر منابع تاریخی، فلسفی، عرفانی و کلامی عامه و خاصه تسلط کامل داشته و در تمام مباحث بیان شده از آنها بهره برده است. این اثر با آثار کلامی بزرگانی چون شیخ صدوق، شیخ مفید، گوهر مراد علامه لاهیجی و کشف المراد علامه حلی و دیگر بزرگان کلام برابری کرده و در مواردی دارای تفاوت های سبکی با آنهاست که اساس این تفاوت در تسلط کامل نویسنده بر عرفان و استفاده از آن در مسائل کلامی است که به کمک احادیث و روایات جنبه لطیف و ادبی پیدا کرده است (ناصری، ۱۳۹۹ و ولوی، ۱۳۹۶). یکی از فصول این کتاب در اثبات معاد بوده که نویسنده با تبحر خاص خودش به اثبات این موضوع و رفع شبهات موجود در آن زمان، پرداخته است (ناصری، ۱۳۹۹ و ولوی، ۱۳۹۶).

۱- شبهه قول به معاد روحانی فقط از دون اعتنائی به جسم و جسد :

این قول بعض فلاسفه است که اتباع مشائیین اند و نسبت داده شده به شیخ رئیس ابن سینا؛ اگرچه بعضی از اهل عرفان و حکمت که دارای کمالات و اسرار است، نفی نسبت مذکوره از او کرده است و فرموده است که او تحقیق معاد جسمانی به برهان نکرده، بلکه گفته است از شرع رسیده است. این سخن دلالت بر انکار معاد جسمانی ندارد، بلکه مراد این است که این خصوصیت مستفاد از شرع است. بالجمله بعضی فلاسفه صریحاً نفی جسمانی کرده، اثبات معاد روحانی نموده اند، بنابر امتناع اعاده معدوم. زیرا که بدن بواسطه قطع تعلق روح به صورت و اعراض خود، منعدم میشود و نفی را فنائی نیست؛ پس متعلق می شود به عالم مفارقات. دیگر قوای بدنیه منطبع است در بدن و بعد از انعدام بدن انتفاء محل، حال منتفی می شود؛ پس چیزی نیست که ادراک لذت و آلم و جنت و نار و حور و قصور و غسلین و حمیم نماید. به خلاف نفس، که مدرک کلیات است و او را فنا نیست؛ قوای بدنیه به واسطه اینکه مدرک جزئیات فانیه فانی می شوند.

پاسخ اول :

جواب این واضح است؛ زیرا که نسبت به اجزاء اصلیه بدن عدم تصور نمی شود تا اعاده آن ممتنع باشد. هرگاه مبنی باطل شد، پس قول ایشان به حصر معاد در روحانی باطل است.

پاسخ دوم :

اما وجه ثانی، پس جواب آن این است که قوای بدنیه انوار و اشعه نفس اند پس فتا آنها به تمامها توقف بر فناء نفس دارد؛ و نفس را که فنا نیست بالاتفاق؛ پس قوای بدنیه را به واسطه بقای علت آن ها فنا نیست. بلی تلاشی و اضمحلال صوری در آنها به هم می رسد. جمع متلاشی و متفرق، ممکن است للعلیم الخبیر القادر المختار. گذشته از اینها که بنابر بقای نفس که مفروغ عنه قرار داده اند، این تصور معاد روحانی نیست بلکه بقای نفس است در سعادت یا شقاوت به واسطه زوال شواغل بدنیه و

اتصال به عالم مجردات. این معادی که مبحث عنه است نیست؛ چرا که معاد در دار جزای اعمال است و این نحو سعادت و شقاوت را جزای عمل گفتن اصطلاح جدید است، و نزاع در اصطلاح نداریم.

۲- شبهه در بیان کیفیت حشر اشیاء و موجودات :

اختلاف کرده اند که آیا اشیاء و موجودات عالم، معدوم صرف محض می شوند و بعد اعاده می شوند در قیامت؛ یا تلاشی و اضمحلال رو می دهد و اجزاء از یکدیگر متفرق می شوند و بعد از تفرق در حشر جمع می شود.

پاسخ اول :

مقتضای قواعد عقلیه و مستفاد از بعضی آیات و نصوص آن است که تفرق حاصل می شود و بعد از تفرق در حشر جمع می شود لاستحاله اعاده المعدوم الصرف، و لزوم الظلم فی عقاب المعاقبین و السفه، و اللغو فی ثواب المثابین؛ زیرا که اگر معدوم شود صرفاً، بعد باز موجود شود پس آن یکی اول نخواهد بود؛ پس عقاب او ظلم خواهد بود، و جزا و ثواب دادن به او لغو، زیرا که تعب عبادت را دیگری کشیده و از اینجا است که محقق طوسی در تجرید گفته است «و یتناول فی المكلف بتفرق الاجزاء». یعنی فنا و هلاک متاول است در مکلف به متفرق شدن اجزاء (حسینی، ۱۴۰۷ ق).

۳- شبهه اینکه به واسطه امتناع اعاده معدوم، به این تقریر قائل شدم که حشر به جمیع اجزاء متفرقه و تألیف آنها است و حال آنکه بنابر این قول، که امتناع اعاده معدوم باشد، جمع و تألیف هم معقول نیست زیرا که هیئت خاصه و شکل خاص معین و اجتماع کدایی شرط تحقق تشخص است. هرگاه اجزاء متفرق شد و برطرف شد اجتماع و شکل معین باقی نمی ماند بدون تشخص، پس در اعاده یا آن اجتماع و شکل برمی گردد اعاده معدوم ممتنع است، و اگر برنگردد پس معاد بعینه بدن اول نخواهد بود بلکه مثل او خواهد بود؛ این وقت تناسخ لازم خواهد آمد که ضروری البطلان است عقلاً و نقلاً.

پاسخ اول :

جواب این است که تناسخی که ضروری البطلان است تناسخی است که با قول به قدم نفس، نفس را متعلق به بدن دیگر بدانیم، حیوانی یا نباتی یا جمادی. و بالجمله متعلق به اجزاء اصلیه بدن اول نباشد. اما این نحو تعلق که با قول به حدوث نفس، آن را متعلق دانیم به اجزاء اصلیه همان بدن اول که در او بوده، و حال متشکل به شکل مثل شکل اول شده باشد تناسخ نیست. بلکه همین است حشر جسمانی. اگر کسی اصطلاح کند و این را هم تناسخ نام نهد، مساحه در اصطلاح نیست و بودن شکل و اجتماع خاص غیر شکل و اجتماع سابق قادح، در وحدت شخصیت به حسب عرف و شرع نیست. مثل طفل از زمان ولادت تا زمان کهنولت و شخصیت.

۴- شبهه در بیان اتم بودن لذات و آلام خیالیه و عقلیه، از لذات و آلام حسیه :

لذات خیالیه و عقلیه، چون علم و فکر، در آنچه مایل است این اتم است از لذات حسیه چون اکل و شرب و جماع و امثال اینها و سعادت حقیقی از برای کسانی است که به لذات عقلیه بلنداند نه به لذات حسیه. همچنین آلام عقلیه چون فراق احبه اتم است از آلام حسیه.

این مطلب هر چند در نظر محجورین و گرفتاران شهوات دنیاویه خلاف بردار هست؛ چنان که خلاف هم کرده اند، ولی اگر کسی را ذوق انسانیت اندکی باشد، چه جای به آن که پا به مرتبه بلندی گذاشته باشد، این مطلب در نزد او بدیهی است و

حاجت به استدلال ندارد. لیکن چون علما و حکما استدلال کرده اند بر این مطلب، به جهت عدم خروج از طریقه قوم، استدلال می شود به وجوهی چند از بابت تنبیه غافلین.

تنبیه اول :

اگر لذت حسیه اشرف از لذات عقلیه یا مساوی با آنها باشد لازم می آید که حیوانات که در اکل و شرب و جماع و امثال آن از انسان قویترند و این اخلاق در ایشان زیاده است اشرف باشد از انسان که این اخلاق در او کمتر است یا مساوی باشد با او؛ و این بالبدیهه باطل است عقلا و نقط. «و لقد کرّمنا بنی آدم...» و «لقد خلقنا الإنسان فی أحسن التقویم»

تنبیه دوم :

اگر لذات عقلیه اشرف و اکمل نباشد از لذات حسیه، لازم آید که ملائکه که این لذات حسیه در ایشان نیست احس و پست تر از حیوانات باشند از این حیثیت، این نیز بالبداهه باطل است.

تنبیه سوم :

کمالات واجب الوجود تعالی شأنه اشرف الکمالات است. این است که حکما گفتند مبدأ اعلی محل مبتهج بالذات است؛ شکی نیست که آن کمالات از سنخ لذات حسیه نیست بلکه عقلیه است. پس کمالات عقلیه اشرف است والا لازم آید که خدای حلّ شأنه از خلق پست تر یا مساوی باشد «سُبْحَانَهُ مَا أعْظَمُ شَأْنَهُ تَعَالَى عَمَّا لَا یَلِیقُ».

تنبیه چهارم :

اگر لذات حسیه مساوی یا اشرف از لذات عقلیه باشد باید هر گاه کسی افتخار به آنها کند عقلا او را مذمت نکنند بلکه مدح کنند. حال آنکه عقلا آنرا تقبیح می کنند برخلاف لذت عقلیه

تنبیه پنجم :

اگر لذاذذ دنیه نباشد لذات حسیه، باید در اظهار آن شخص حیا نکند. حال آنکه هر ذی شعوری از اظهار آن حیا دارد. هر که را حیا نکرده، اظهار کند می گویند آدم نیست، بلکه حیوان است. الی غیر ذلک من الوجوه. مثل اینکه اقوی الاغراض از خلقت خلق به صریح آیه «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» که مراد به آن معرفت است که داعی بر عبادت است. از مقوله لذات عقلیه است نه حسیه. امثال این بسیار است. چون در محل خودش مبین شده که این عالم حس در سلسله نزول، آخر عوالم است و در صعود اول، و برزخ به منزله خیال و آخرت به منزله عقل، پس لذات برزخ اتم است از لذات دنیا، و لذات آخرت اتم است از دنیا و برزخ هر دو، همچنین حال آلام برزخیه و اخرویه، از این جهت است که معصوم فرمودند این آتش شما جزئی است از هفتاد جزء از نار جهنم. در وصف بعضی از نعمت های بهشت است که آن چیز که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده ؛ پس خوشا به حال کسانی که به آن لذات فائز گردند و بدا به حال آنان که به آن آلام گرفتار شوند. أعاذنا الله تعالی ممّا یوجب اخلدان و سَخَطَ الرَّحْمَنِ الْمَوْصِلَ إِلَى الْمِيزَانِ .

۵- شبهه در بیان حدیث کمیل که به حضرت علی (ع) گفت بشناسان به من نفس مرا :

باید دانست که کلام در این جا در نفس انسانی است که تعبیر از آن در بعضی اخبار به «ناطقه قدسیه» شده؛ مثل حدیث کمیل که عرض کرد خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که بشناسان به من نفس مرا. فرمودند: کدام یک از نفسها را اراده

داری؟ عرض کرد: آیا نیست نفس مگر یکی؟ فرمودند: نفسها چهار است؛ نامیه نباتیه، حسیه حیوانیه، ناطقه قدسیه، و کلیه الهیه. نامیه نباتیه را پنج قوه است. حسیه حیوانیه را پنج قوه است. ناطقه قدسیه را قوه است و کلیه الهیه را پنج قوه است. این حدیث را اگرچه بعضی از محدثین مثل علامه مجلسی نسبت به ضعف داده اند و می فرمایند: شبیه است به اضغاث احلام صوفیه،

پاسخ:

اما این حقیر می گوید اشتها حدیث بین الطایفه و دلالت احادیث متفرقه دیگر بر صحت مضمون این حدیث کفایت می کند موونه ضعف را و نیازی به تفسیر و دفاع نیست.

۶- در بیان اینکه اصل معاد از اصول دین است یا نه:

پاسخ:

باید دانست که دین و مذهب دو لفظ اند که بر یکدیگر اطلاق می شوند، ولی به اطلاق مجازی نه حقیقی. اما حقیقت دین منسوب است به انبیاء، اگرچه تشریع از خداوند عالم است؛ ولی بیانش به نحو اخبار به وحی به طریق انتساب از انبیاء است، چنانچه گفته می شود دین موسی (ع)، دین عیسی (ع)، دین محمد صلی الله علیه و آله. مذهب منسوب است به علماء، کما یقال مذهب جعفری، مذهب حنفی، مذهب شافعی، و غیر ذلک. هریک را از دین و مذهب اصولی است که عمده آنها تعلق دارد به اعتقاد و فروعی است که عمده آنها متعلق است به عمل. پس اصول دین و مذهب متعدد شد. فرق بین این دو به حسب آنچه مقصود ما است این است که در اصول دین، فرق مختلف که خود را منتسب به نبی واحد، می داند، موافقند. چنانچه شیعه و سنی در توحید و نبوت چنین هستند. در اصول مذهب فرق مختلفه منتسب به نبی واحد، مخالفند، چنانچه همین دو فرقه در امامت و عدل چنین هستند. پس اصول دین همین توحید و نبوت است. باز بیان اسلام را فرموده اند که شهادت به وحدانیت و شهادت به رسالت است. امامت و عدل از اصول مذهب ما است. چه، اشاعره اهل سنت قائل به آن نیستند. حرفی که مشهور است اصول دین پنج است عوامی است، که فرق بین اصول دین و مذهب نکرده اند و معاد را از اصول دین شمردن خلاف قواعد و ادله؛ بلی از ضروریاتی است که متعلق است به اصول، چنانچه وجوب صلوٰه و صوم و امثال اینها از ضروریات فرعی دین است. هم چنین اشتباه است آنچه بعضی از ارباب علم کرده و اعتقاد به تمام آن چیزی را که در اخبار و ادعیه مثل دعای عدیله و امثال آن مذکور است از اصول دین شمرده است. چه، دلیلی بر بودن آنها از اصول نیست، و آلا اصول دین لایتنهای خواهد بود. دیگر فروعی باقی نخواهد ماند. منشا شبهه این است که خیلی فرق را بین این دو چنین کرده که هر چه متعلق است به اعتقاد از اصول است و هرچه متعلق است به عمل از فروع است. فساد این سخن از بدیهیات است که هر صاحب شعوری که اول درجه شعور را داشته باشد می داند که این امر را معیار فرق قرار دادن مختل است. پس تمام آنچه را از فاضل مزبور از اصول دین شمرده، از ضروریات اصلیه باید شمرد. اما مجملات آنها را، چه تفصیل آنها به حد ضرورت نرسیده، چنانچه بر عارف بعد مخفی نیست. لذا اگر چه اصل معاد از اصول دین نیست؛ چنانچه خدای جلّ شأنه می فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳) و در بیان اسلام هم وارد شده که اسلام شهادت «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» است، بلکه از ضروریات اصلیه است؛ ولی چون قوم در کتب خود معاد را اصلی از اصول شمرده اند، فقیر نیز در تعنون و ترتیب مباحث کتاب متابعت ایشان کرده بر معاد اطلاق اصل نمود.

۶- شبهه اکل و ماکول:

بعضی از متأخرین شبهه را تقریر اقوی از این کرده اند به این طریق که کسی کسی را بخورد بالتمام ، و بدن ماکول مستحال شود در بدن اکل ، به نطفه ، و از آن نطفه تکون فرزندى شود و بزرگ شده و مکلف شد . بعد ذلک ، در حشر اگر ماکول حشر شود ، پس این مکلف حشر نشده است؛ و اگر این مکلف را که اجزاء اصلیه بدن او بدن ماکول است، حشر کنند ، ماکول حشر نشده ، و هر گاه عموم حشر متکلفین صورت نگیرد و باطل شد ، پس مطلق حشر باطل شد ؛ زیرا که حکم عقل قابل تخصیص نیست . هر کس که قائل یه حشر شده به عموم در مکلفین قائل است و ایضاً : اگر مومن کافری را بخورد و با آن اجزاء حشر شود لازم آید تنعیم کافر و رحمت کردن او ، و اگر کافر مومنی را بخورد لازم آید تعذیب مومن و سخط بر او ، و این خلاف عدل و حکمت [است] ، و ظلم ؛ [و ظلم] منتفی به ضرورت عقل است.

پاسخ اول :

تقریر دفع این شبهه بعد از تذکر آنچه در بیان حقیقت انسان گفتیم سابقاً این است که محشور اجزاء اصلیه است و نه اجزاء فضلیه . اجزاء اصلیه بدن ماکول ، ماکول نمی شود . پس فرض ماکول شدن جزء اصلی بدن برای اکل نمی شود . هم چنین جزء اصلی بدن مکلف ثالث که در تقریر اقوی ذکر شد نمی شود ؛ زیرا که ممتنع نیست عقلاً این که خدای متعالی اجزاء اصلی بدن هر یک را حفظ کند . چون به وحی الهی قطع حاصل است به حشر و نشر ؛ پس قطع حاصل است که قدرت کامله حفظ اجزاء اصلیه بدن هر یک را کرده است . این جواب از بعضی از اخبار هم استظهار می شود مثل حدیث سئوال زندیق از جناب صادق علیه السلام که قبل اشاره به آن شده و مثل حکایت سئوال خلیل که بعضی از مشاهده حیفه میته ساحل بحر ، که سباع دریدند و خوردند . بعد سباع بعض دگر را خوردند . عرض کردند که خدایان بنمایان مرا که چگونه زنده می فرمائی مردگان را؟ فرمود خدا ، آیا تصدیق نکرده [ای] که من زنده می کنم مردگان را؟ عرض کرد چرا ، تصدیق دارم و لکن طالب اطمینان قلب خود هستم . یعنی می خواهم علم الیقین من عین الیقین و مشاهد و محسوس شود؛ که اشعاری دارد به این که همین شبهه در خاطر ملکوت ناظر حضرت خلیل خطور کرده ، رفع آن را به عیان و مشاهده طالب گردید . بالجمله خدائی که پنهان نیست از علم او مثقال ذره در آسمان و زمین و فرو نمی گذارد صغیره و کبیره را مگر آن که به شمار در می آورد ، و عالم به همه اشیاء هست ، قادر است بر حفظ اجزاء اصلیه بدن هر یک از اکل و ماکول ، و اخراج آن از نطفه مکلف ثالث ، و اجزاء فضلیه بدن ماکول را نطفه و اجزاء اصلیه بدن مکلف ثالث قرار دادن ، پس اجزاء اصلی مومن از او است ؛ و معذب نمی شود . از کافر از کافر است و متنعم نمی شود .

پاسخ دوم :

اما بیان جواب بر طریقه اهل ذوق و برهان : پس این است که صورت شخصیه ماکول به صورت شخصیه اکل منقلب نمی شود تا لازم آید یا عدم حشر احدهما یا تعذیب مومن و تنعیم کافر ؛ چه ، انقلاب در ماهیت ممتنع ذاتی است ؛ بلکه حفظ بین الصورتین جاری بر ماده و هیولی است . پس ماده ای که جاری بود بر آن صورت ماکول خلفی ، صورت ماکول از او شده ، صورت اکل را پوشیده ، پس به حسب زمان مترتب شدند . اولاً ، صورت ماکول مصور بود ، در زمان ثانی صورت دیگر مصور شد . مثلاً هر گاه بگوییم گردید آب و هوا ، پس مراد نه این است که آب با همان صورت آبی هوا شد . چه ، انقلاب در حقیقت ممتنع است . بلکه مراد این است که ماده ، که در زمان سابق صورت آبی داشت ، در زمان بعد صورت هوایی گرفت . در ما نحن فیهِ اجزاء بدن اکل ؛ اولاً باید غذا چند طبخ شود . کیموس و کیلوس تا مستحال تا مستحال به دم شود تا برسد به اینکه جزء اعضا شود . صورت لحمیه بدن ماکول بما همو لحم کیموس و کیلوس نمی شود .

پاسخ سوم :

بدن مومن با آن صورت خاصه بدن کافر و بالعکس نشده. چرا که ماده بودن ماده، مشروط به صورت خاصه نیست؛ بلکه مادیت آن لابلشروط است. صورتها از مقارنات اتفاقیه ماده است. اگر چنان باشد که ملحد شبهه کار خیال کرده، باید در حال بدن بودن، کیموس بودن مشاهده شود و و این بالبدیهه باطل است؛ بلکه هر صورت در مرتبه خود همان صورت است. ترتب و تعاقب در مرتبه زمان منافات ندارد با اجتماع در وعاء دهر و عالم آخرت. صفحه [آخرت] منطبق بر صفحه دهر است. پس ممتنع نیست که اکل و ماکول با هم حشر شوند. خوب فرموده است حکیم سبزواری :

و شبهه الأكل و المأكول يدفعها من كان من فحو
اد صورته بصورة لا تنقلب علی الهیولی الانحفاظ و منسحب
قفی وعاء الدهر کل قد وقی ما عندکم ینفد، عنده بقی

۷- شبهه اثبات معاد در اعاده معدوم

بعضی از متکلمین بلکه اکثر ایشان قائلند به جواز اعاده معدوم؛ جمعی دیگر از ایشان و کل حکما قائلند به عدم جواز اعاده معدوم. حرف در اعاده معدوم است با جمیع عوارض و مشخصات، حتی با ازمنه و امکان. به این معنی اعاده معدوم محال و ممتنع است قطعاً. عقل به بداهه حکم می کند به محال بودن اعاده معدوم پس از آنکه معدوم شد. ولی کلام در این است که نسبت به حقایق موجوده خارجی عدم صدق می کند، خصوصاً در نوع مکلفین؛ یا عدم صدق نمی کند؟

پاسخ اول :

به گمان فقیر صدق عدم مشکل است؛ بلکه تلاشی و اضمحلال حاصل می شود. این معنی عدم نیست.

شبهه دوم :

پس تفریعی بر این مسئله کرده اند که هرکس اعاده معدوم را جایز می داند به معاد جسمانی قائل است و هرکس جایز نمی داند به معاد روحانی، نیکو تفریعی نیست؛ زیرا که موت اشخاص عدم اوها نیست. پس موضوع در ما نحن فیه تحقق نخواهد داشت. بر این دلالت صریحه دارد حدیث نبوی که فرمودند: «خلق شده اید شما برای بقاء نه برای فنا» و همچنین حدیث دیگر که «تَنْتَقِلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ» و حدیث دیگر که می فرمایند: «چنانچه می خوابید می میرید و چنانچه بیدار می شوید برانگیخته می شوید» و غیر اینها و هم چنین آیات مثل «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ...»؛ آیه «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي...» الی غیر ذلک. مجملأً اگرچه امتناع اعاده معدوم بدیهی است و لیکن وجوهی از ادله بر آن اقامه کرده اند.

پاسخ اول :

اول، این است که اگر اعاده معدوم به عینه جایز باشد پس معاد عین اول خواهد بود. یک شخص خواهد بود. لازم خواهد آمد تجویز تحقق عدم بین الوجود و تقدّم شیئی بر نفس بالزمان، و این بالبداهه باطل است.

پاسخ دوم :

دوم، لازم خواهد آمد که جایز باشد که مثل آن معدوم من جمیع الجهات در اول و ابتدا به وجود مستأنف، موجود شود؛ زیرا که حکم مثل-ها یکی است. در آنچه جایز است و آنچه جایز نیست، پس باید ایجاد مماثل آن ابتداء جایز باشد، و جواز این باطل است به سبب عدم تمیز. چه، هر دو که مماثل شدند ممیزی نیست که تمیز دهد که یکی معاد است و یکی مبتدا. در این وقت یکی از این دو اولی نخواهد بود به معاد بودن از دیگری، بلکه یا هر دو باید مبتدا باشند یا هر دو معاد باشند، مگر بر اصالت ماهیت، و آن خلاف تحقیق است.

پاسخ سوم :

سوم: لازم می آید که عود عین ابتدا شود. چه، مفروض این است. چه، مفروض این است که «حقیقت معاده به عین هذا ان حقیقه مبتداء» است. زیرا که زمان از مشخصات است؛ و انقلاب محال است حتی در اوصاف اضافیه حقیقه. مثل اولیه و معادیه و نحو آنها.

پاسخ چهارم :

چهارم: لازم می آید که اعاده عودها را انتهای نباشد. زیرا که پس از آنکه معاد عین مبتدا است من جمیع-الجهات، فرقی نیست بین عود اول و ثانی؛ و هکذا. همچنین لازم می-آید که عدو معادها هم نهایت نداشته باشد؛ چرا که جمیع آنچه در عالم فرض شود هر جزئی، جزئی از او متوقف است بر اشیاء کثیره، که بعض شرط است و بعض سبب و بعض معد، و شرط شرط، شرط و شرط سبب و سبب شرط و هکذا الی ما لایحصی. هرگاه در اعاده یک ذات شخصیه به طوری که قائلین به جواز فرض اعاده معدوم کرده اند باید چندین چیز اعاده شود. خصوصاً زمان، که از مشخصات است؛ و اعاده او مستلزم تسلسل باطل. پس عدد معادها لاغیرالتهایه خواهد شد. تجویز چنین چیزی اقتضا دارد دورهای وجودی دیگر، بلکه قدیم بودن عالم را.

۸- دلیل قائلین به جواز اعاده معدوم، یکی قاعده امکان است. زیرا که هر چیز دلیل بر امتناع آن نباشد، کلاً باید در بقعه امکانش گذاشت.

پاسخ اول :

جواب این است که مراد به این امکان نه امکانی است که یکی از اقسام ثلاثه مفهوم است، بلکه این امکان به معنی احتمال است.

پاسخ دوم :

دوم این است که اگر ممتنع باشد اعاده معدوم، پس یا امتناع به جهت ماهیت معدوم و لازم آن است، پس باید اولاً موجود نشود و حال آنکه موجود شده؛ پس معلوم است به جهت ماهیت و لازم آن نیست. یا امتناع به جهت امری است عارض، مفارق از ماهیت، پس آن زایل می شود؛ پس امتناع باید زایل شود، زیرا که سبب آن زایل شد.

پاسخ سوم :

جواب این است که امتناع اعاده بعد از عدم به جهت عدم سبب است. چه، اگر سبب، سبب اول باشد پس فرض عدم مسبب که اعاده متفرع بر آن است محال است. اگر سبب دیگر باشد پس معاد عین متبداء نخواهد بود. این اعاده معدوم من جمیع الجهات نخواهد بود. از این جواب که به خاطر فاطر این بنده ذلیل گشته، و در جایی به نظر نرسیده، معلوم شد که اصل اعدام مطلق، چنانچه حقیقت معدوم شود بعد از آنکه موجود شد ممتنع و محال است. چند سطری قبل هم اشاره شد که سبب و علت حقیقی و علت العلل هرگز معدوم نخواهد شد تا مسبب معدوم شود، و در معاد اعاده شود بلکه اجزاء آن متفرق و مضمحل می-شود.

نتیجه گیری :

برخی متکلمان اثبات معاد جسمانی را درگرو پذیرش امکان اعاده معدوم دانسته و از آن رو که به معاد به عنوان ضروری دین باور داشته، اعاده معدوم را نیز جایز دانسته اند. از طرف دیگر، منکران حیات اخروی، مرگ انسان را مرادف نابودی شخصیت انسان پنداشته، زنده شدن دوباره انسان را به حکم عقل ناشدنی و مصداق اعاده معدوم تصور کرده، منکر معاد شده اند. ملا محمد حسن هردنگی با استعانت از پروردگار و با تبیین این حقیقت که مرگ، نابودی نیست، بلکه توفی و انتقال از مرحله ای از زندگی به مرحله دیگر و بازگشت به خداست، به شبهه منکران معاد پاسخ داده و اثبات کرده است که هیچ چیزی، از جمله انسان با مرگ نابود نمی شود بلکه انتقال از نشئه ای به مرحله دیگر حیات است. با توجه به معنای دقیق و ادبی آیات توفی و آیاتی که ظهور بدوی آنها دلالت بر نابودی پدیده ها دارد و به قرینه آیات دیگری که مقصد نهایی انسان را بازگشت به خدا و دریافت پاداش و کیفر معرفی می کند؛ اثبات شده است که فنا و هلاکت پدیده ها در دنیا به معنای پراکندگی اجزای آنها در دنیاست، به گونه ای که انسانها و موجودات دیگر در دنیا پایدار و دائمی نبوده، بلکه با تمام شدن عمر آنها در زندگی دنیا به زندگی دیگر منتقل می شوند و در نهایت به سوی خدا بازگشت می کنند. از اینرو اعاده معدوم اگرچه به حکم عقل ناشدنی است، ولی حیات اخروی انسان در آخرت مصداق اعاده معدوم نبوده، پذیرش یا رد آن هم در گرو جواز یا امتناع اعاده معدوم نیست.

منابع:

- جلیلی، حمیده و غوث کمال، ۱۳۹۹، تحقیقی بر شناسایی حاکمیت‌های شرع در قهستان (خراسان جنوبی فعلی) از سال ۱۲۸۴ قمری تا ۱۳۶۶ قمری، مجله دستاوردهای نوین در مطالعات علوم انسانی، دوره ۳، شماره ۲۳، ص ۱۶-۵۰.
- جلیلی، ح و غوث، ک، ۱۳۹۸، بررسی جایگاه عرفانی آیت ا. محمد حسن هردنگی در مبحث فکر بر اساس سروده فکر کن تا فکر تو ذکر آورد صد هزاران نکته بکر آورد، ماهنامه دستاوردهای نوین در مطالعات علوم انسانی، پیاپی ۲۰ (دی ۱۳۹۸): ۲۸ - ۳۷.
- راشد، محمد تقی، ۱۳۴۲، بحث درباره آثار شش تن از علمای قهستان، پایان نامه دوره کارشناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، صص ۱۱۰-۱۲۵.
- راشد، محمد تقی، ۱۳۹۲، معرفی یک عقدنامه، فصلنامه علمی ترویجی مطالعات فرهنگی - اجتماعی خراسان، سال نهم، ش اول، پیاپی ۹۹ زمستان: ۱۹۹-۲۰۲.
- راشد، محمد رضا، ۱۳۳۶، معرفی آخوند ملا محمدحسن هردنگی، روزنامه آفتاب شرق، دوم آبان ماه
- عزیزیان، مریم، ۱۳۹۸، بازخوانی زیست‌نامه سید ابوطالب قاینی: قتل یا وفات؟، تاریخ اسلام، سال بیستم، شماره ۴ (پیاپی ۸۰) ۱۷۳ - ۲۰۲
- علیزاده بیرجندی، زهرا و سمیرا عباسلو و محمدحسن الهی زاده، ۱۳۹۲، جایگاه اجوبه های علمای بیرجند در مطالعات تاریخ محلی، مطالعات فرهنگی اجتماعی خراسان، تابستان - شماره ۲۸ علمی- ترویجی: ۲۹ - ۵۲.
- علیزاده بیرجندی، زهرا، ۱۳۹۱، عالمان دین در خراسان جنوبی. تهران: فکر بکر
- غوث، کمال، ۱۳۹۱، گنجنامه ناحیه هردنگ، تهران، فکر و بکر.
- غوث، کمال، ۱۳۹۷. آیت الله محمدحسن هردنگی (احیاءکننده موقوفات و بقاع متبرکه)، تهران، فکر و بکر، به سفارش اداره کل اوقاف و امور خیریه خراسان جنوبی.
- ناصری، اکرم، ۱۳۹۹، جایگاه مضامین عرفانی در کتاب تأملات کلامیه ملا محمدحسن هردنگی، دوره ۱۴، شماره ۱، شماره پیاپی ۵۳، صفحه ۱۲۵-۱۴۱.
- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۳، قران کریم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، سوره آل عمران، آیه ۱۹.
- طوسی، نصیرالدین محمد بن محمد، ۱۴۰۷ ق، تجرید الاعتقاد، محقق: محمد جواد حسینی جلالی، تهران، مکتب الاعلامی الاسلامی، بی تا.
- ولوی، علی محمد، ۱۳۹۶. تصحیح، تحشیه و تشریح (هردنگی، محمدحسن، ۱۳۰۲ قمری، تأملات کلامیه)، پژوهشگاه علوم انسانی، چاپ اول.